



دانشگاه ملی از زاویه‌ای دیگر

معنا و دلالت‌های سیاسی یک ایده تھی

حمید ملکزاده

دانش‌آموزه دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

آیا می‌شود به شکل معناداری از چیزی به‌عنوان دانشگاه ملی صحبت کرد؟ برای اینکه بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم باید قبل از هر چیز، تصور روشنی از دانش علمی و معنای ملت داشته باشیم. به همین جهت من در این یادداشت کوتاه تلاش خواهم کرد تا ضمن بحث درباره این دو مفهوم امکان یا عدم تحقق چیزی به نام دانشگاه ملی را مورد بررسی قرار دم. قبل از هر چیز، و برای اینکه در دام تجاهل ریاکارانه مرسوم در نوشته‌هایی مانند:این نیفتمیم، این نکته را روشن می‌کنم که یادداشتی که در حال مطالعه‌کردنش هستم،به هیچ‌عنوان یادداشتی اکتشافی نیست. یعنی بنیاد ندارد درستی یا نادرستی استفاده از اصطلاح دانشگاه ملی‌راز خلال یک‌جور مطالعه یا مداخله بی طرفانه کشف کند. نویسنده این یادداشت از پیش بر این باور است که اصطلاح «دانشگاه ملی» به‌طور کلی مفهومی تھی و بی‌معناست. آنچه در جریان این یادداشت مطالعه خواهید کرد چرایی همین گزاره را توضیح می‌دهد.

دانشگاه: نهادهی برای اشتغال متخصصان به دانش علمی

دانشگاه نهادی متشکل از دانشمندان در حوزه‌های گوناگون علمی است که برای اشتغال به شاخه‌های مختلف علمی و آموزش دانشمندان جدید متناسب با الزامات هستی‌شناختی چیزی که به‌عنوان دانش مدرن می‌شناسیم گرد هم آمده‌اند. آنچه زمینه‌گرد همایی اهالی دانشگاه در این نهاد خاص را فراهم آورده، باوری ایمانی به چیزی به نام دانش علمی است. منظور من از باور ایمانی این است که اهالی دانشگاه به علم، و نه ضرورتاً این یا آن دست‌گاه خاص از تولید دانش علمی یا فلان محتوای تولید شده در دانشگاه و توسط انسان دانشگاهی، به شکل بنیادین ایمان دارند. یعنی زندگی شخصی خود را به نحوی سامان می‌دهند که گویا دانش علمی و اقتضانات ناشی از آن در زندگی شخصی و اجتماعی آنها از اعتباری پیشینی برخوردار هستند. به زبان ساده‌تر، آنها از پیش رویی آن را پذیرفته‌اند. درست بر پایه همین باور ایمانی است که می‌توانیم از چیزی به‌عنوان انسان دانشگاهی صحبت کنیم. از این قرار انسان دانشگاهی کسی است که زندگی خودش را براساس ارزش‌های بنیادینی که دانش علمی و اقتضانات مربوط به آن را تعریف می‌کنند، سامان داده است. بدین ترتیب می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بحث درباره این ارزش‌های بنیادین و اقتضانات ناشی از آنها بخش مهمی از چیزی که در این یادداشت بنا دارم به آن بپردازم و تشکیل بدهد. به‌طور کلی درباره دانش علمی می‌توانیم این‌طور بگوییم که دانش علمی عبارت از مطالعه روشمند درباره طبیعت/تظاهرات و جلوه‌های طبیعت است. برای اینکه مطالعه درباره طبیعت، ضمن استفاده از روش‌های پیش‌بینی شده در علم جدید، به نتایجی که دانشمندان جدید انتظار دارند منتهی بشود، باید از منظر هستی‌شناختی این مساله را پذیرفته باشند که طبیعت به معنایی خاص، متحدالشکل است. یا آن‌طور که بیکن در ارغنون جدید خودش آورده است: «هیچ چیز از نیستی ساخته نشده است و هیچ چیز زانی شده به نیستی تقلیل داد بلکه کیفیت فعال ماده، تمامیت آن پایدار مانده و نه افزوده شده و نه کاهش پیدا می‌کند. آن‌طور که از این تعریف بر می‌آید دانش علمی مطالعه روشمند درباره طبیعت است. مطالعه‌ای که با خواست کشف قوانین حاکم بر آن و با هدف افزایش امکان کنترل طبیعت به نفع خواست و اراده انسانی صورت می‌پذیرد. این خواست و این هدف‌گذاری به‌طور کلی طبیعت را به چیزی بیرونی برای انسان، به‌عنوان کاربر طبیعت تبدیل می‌کند. همین‌طور دانش علمی، خاص، به ابزار کنترل این چیز یا امر بیرونی و دانشمند را به متخصصی که روش‌هایی جادویی برای رام کردن، تربیت کردن و بهره‌برداری از این موجود شگفت‌انگیز را در اختیار دارد تقلیل می‌دهد.

برای اینکه بتوانیم بحث خردمان را به شکل معنادارتری پیش ببریم باید توجه خوانندگان را به این مساله بنیادین معطوف کنیم که طبیعت در حوزه‌های گوناگونی که از دانش سراغ داریم، نامی است که می‌توان آن را برای نامیدن موضوع اصلی یک رشته از دانش علمی به کاربرد. در علوم طبیعی، در ریاضی، در فیزیک، شیمی، جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی طبیعت نامی است که می‌شود برای مشخص کردن حوزه اصلی مطالعه یا پژوهش دانش علمی از آن استفاده کرد. مثلاًطبیعت در جامعه‌شناسی چیزی نیست جز جامعه. عناصر تشکیل دهنده موضوع جامعه‌شناسی، یعنی افراد بشر، نهادها، گروه‌های اجتماعی و دیگر عناصر تشکیل دهنده آن هر کدام عناصر بنیادین تشکیل دهنده طبیعت و روابط میان این عناصر، همان روابطی است که در طبیعت و بین عناصر تشکیل دهنده آن جریان دارند. به این ترتیب دانشمند جامعه‌شناس تلاش می‌کند تا ضمن مطالعه روشمند درباره این روابط به قوانین عام حاکم بر آنها دست پیدا کند. او همچنین قوانین کشف شده در مطالعات خود را برای مدیریت بحران‌ها، کاهش آسیب‌ها یا یک‌جور مداخله قصدی در جهت اهدافی که ضرورتاً علمی یا دانشگاهی نیستند، یعنی اهدافی که در مراجع علمی و دانشگاهی معلوم نشده و به کار نهاد علم و دانشگاه نمی‌آیند به کار می‌برد.

براساس چنین فهمی از دانش علمی، می‌توان این‌طور ادعا کرد که در علوم انسانی دانشگاه ملی، یعنی آن نهاد تخصصی ویژه‌ای که به تولید دانش لازم برای کشف قوانین عام جاری در حوزه‌های مختلف از دانش علمی با هدف فراهم کردن امکان مداخله قصدمندانه در امور ملت و باهدف ساماندهی دوباره این عناصر براساس اراده‌ای بیرون از دانشگاه و نهاد‌های علمی می‌پردازد. در علوم طبیعی و

ریاضی نیز دانشگاه ملی به نهاد تولید تکنیک‌های لازم برای مدیریت امور ملت توسط دولت تقلیل داده می‌شود. البته تولید دانشمندی که در آینده به شکل معناداری همین وظایف را دنبال کنند، از طریق گسترش آموزش دانشگاهی، یکی دیگر از دلالت‌های این فهم از دانش و رابطه آن با طبیعت/موضوع دانش علمی است. در این معنا دانشگاه نهاد تولید فن اداره و متخصصانی برای اداره امور ملت ذیل یک دولت خاص یا به‌عبارت‌آن، یعنی در رابطه‌ای سلبی یا ایجابی با آن به حساب می‌آید. این بحث مقدماتی درباره معنای ضمنی دانشگاه و علم در ترکیب اصطلاحی «دانشگاه ملی» را در نظر داشته باشید. در بخش بعدی از این یادداشت مختصر به «ملت» و «ملی» بودن می‌پردازیم. نهایتاً در بخش پایانی مطالب ارائه شده در این بخش را به‌طور مفصل‌تری مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

ملت چیست و ملی بودن چه معنایی دارد

گفتیم که دانش علمی، حداقل در یک معنا، بر سازوکار مطالعه روشمند درباره طبیعت دلالت می‌کند. مطالعه‌ای روشمند که با هدف کشف قوانین حاکم بر موضوع مورد مطالعه در شاخه‌های مختلف از دانش علمی و با قصد گسترش کنترل انسان بر طبیعت و موضوع مطالعه هر دانش خاص علمی صورت می‌پذیرد. اگر این تعریف از علم را بپذیریم، آنگاه دانشگاه به نهادی تخصصی تبدیل خواهد شد که این مطالعات و افرادی که به آنها اشتغال دارند را گرد هم می‌آورد. نهادی تخصصی که در تحلیل نهایی تعیین معیارهای رویایی و ناووبی مطالعات علمی برعهده آن نگاشته شده‌است. اگر چنین باشد، آنگاه ترکیب اصطلاحی «دانشگاه ملی» احتمالاً وقتی معنادار می‌شود که کارکرد‌های پیشتر ذکر شده برای نهاد دانشگاه را در دو به اعتبار ملت در نظر بگیریم. در این معنا دانشگاه ملی عبارت می‌شود از نهادی تخصصی برای انجام مطالعات علمی و تربیت دانشمندان که باید به کشف قوانین حاکم بر حوزه‌های مختلف از حیات طبیعی یا انسانی برای کشف قوانین حاکم بر آنها بپردازد. نهادی که فعالیت خودش را به نحوی سازمان‌دهی می‌کند که امکان کنترل بیشتر ملت بر جهان را برای او فراهم آورد. می‌توانیم انتظار داشته باشیم که این امکان با هدف افزایش بهره‌یستی ملت از طریق گسترش قابلیت‌های او در بهره‌مندی از طبیعت و دستیابی به نظم و سامان اجتماعی مناسب با ویژگی‌های خاص در نظر آورده شود. تا اینجا می‌آورم همه چیز به نظر واضح می‌رسد. کلمه «ملی» در ترکیب اصطلاحی «دانشگاه ملی» درست مانند شرطی رفتار می‌کند که وجه کلی و عام دانش علمی را خطاب قرار می‌دهد. به معنای ساده‌تر امری کلی را به چیزی تبدیل می‌کند. دانش علمی در خدمت انسان، به دانش علمی برای ملت تبدیل می‌شود. این جزئی شدن هم در سطح موضوعات، مسائل و مشکلاتی که ممکن است به نقاط عزیمتی برای کار علمی تبدیل شوند عمل می‌کند، و هم در سطح روش‌ها، چشم‌اندازها و معیارهای سنجش رویایی یا ناووبی مطالعات علمی، روش‌ها و حتی نتایج مطالعات علمی از اهمیتی بنیادین برخوردار می‌شود. این مانند این است از مردمی که اصطلاح «ملی» در ترکیب «دانشگاه ملی» ایده دانشگاه را «روی پاهای خودش قرار می‌دهد». همان‌طور که می‌توانیم انتظار داشته باشیم، همه اشکال «روی پای خود قرار دادن»، موضوعاتی که درباره آن صحبت می‌کنند را به چیزیهای سیاسی تبدیل می‌کنند. در اینجا شرط جزئی «ملی» به دانشگاه از وجهی هستی‌شناختی، حیثیتی سیاسی می‌دهد. به همین دلیل است که وصف ملی در رویکرد سید جواد طباطبایی به دانشگاه او را مجاب می‌کند تا از انقلابی فرهنگی به نام دانشگاه ایران‌شهر صحبت کند. ملی شدن، به معنای سیاسی شدن و مستقیم نوعی انقلاب امر جزئی علیه امر کلی است. تقریباً همه کسانی که از این امر دفاع می‌کنند، لا‌جرم از نوعی انقلاب فرهنگی در دانشگاه را علیه دانشگاهیان، موضوعات، روش‌ها و حتی نتایج علمی خاصی که آن را «به نفع ملت» نمی‌دانند، دفاع کرده‌اند. همین مساله است که بحث درباره معنای ملی بودن در این ترکیب اصطلاحی را ضروری می‌کند.

امر ملی به معنای چیزی است که به ملت وابسته و به آن متعلق است. از این قرار ملی بودن به معنای به ملت متعلق بودن، یا به ملت مربوط بودن است. از این قرار برای اینکه بتوانیم حرف معناداری درباره ملی بودن گفته باشیم، باید قبل از هر چیز مشخص کنیم که منظور ما از ملت چیست. پرسش درباره چیستی ملت ما را به هزارتوی پیچیده‌ای از تعاریف درباره ملت وارد می‌کند که بیرون آمدن از آن ممکن در یک یادداشت کوتاه روزنامه‌ای به این سادگی‌ها ممکن نباشد. من برای اینکه گزارش مختصری از پیچیدگی‌های مربوط به معنای ملت را به‌طور مختصر مورد بررسی قرار داده باشم تلاش می‌کنم تا ضمن تمرکز بر یک معنای مشخص، نسبتی که ممکن است این معنا با تعاریف دیگر داشته باشد را معلوم کنم.

ملت به‌طور کلی به گروهی از افراد دلالت می‌کند که در یک جور سرژوش تاریخی خاص یا یک‌دیگر اشتراک دارند. تجربه تاریخی مشترکی پیوندهای فرهنگی روشن و مستحکمی را میان اعضای تشکیل دهنده آن به وجود آورده است. در این معنای عام، عضویت در ملت غیر ارادی و مساله‌ای پایدار و مادام‌العمر است. وقتی طرفداران ایران‌شهر از چیزی به نام ایران‌شهری و ظهور ملت، پیش از زایش دولت در ایران صحبت می‌کنند، چیزی مانند همین معنا را از اصطلاح ملت در نظر دارند. در این روایت، ملت عبارت است از مجموعه‌ای از انسان‌ها که به‌طور پیوسته در طول تاریخ با یکدیگر زیسته‌اند. تجربه زیست مشترک این مجموعه از افراد، بنیان هویتی آنها را در پیوند با نهاد‌های روانی فرهنگی ویژه‌ای سامان بخشیده است که به شکلی ناآگاهانه رابطه ایشان با جهان و انسان‌های دیگر را وساطت می‌کنند. در این معنا، ملت مفهومی غیرسیاسی است. یعنی ضرورتاً با حاکمیت، به معنای جدید کلمه، پیوند نخورده است. حیثیت پیشینی

ملت نسبت به دولت در این رویکرد، از ملت یک هستی‌رمانتیک، یعنی یک‌جور وحدت ناب که در بالای تاریخ به شکل سرگردانی به دنبال بیرونیّت پیدا کردن است، می‌سازد. شبیحی فرار که به هیچ‌شکلی از بیرونیّت یابی در دولت‌تن نداده و به‌عنوان کارگزار روح، اگر اصلان بگوییم به‌عنوان خود روح، بی‌زمان، مکان و تا ابد جاری است. من در این یادداشت با این فهم از ملت کاری نخواهم داشت. هر چند بیشتر گفته بودم که روایت دکتر سید جواد طباطبایی از دانشگاه ایران‌شهر از چنین فهمی از ملت ملهم بوده است.

آن فهمی از ملت که در این یادداشت به کار من می‌آید، فهمی سیاسی‌تر و انضمامی‌تر از ملت است. در این فهم، اگرچه همچنان پیوندهای فرهنگی و تاریخی مردمی که ذیل عنوان ملت قرار می‌گیرند به‌عنوان عنصری اساسی در شکل‌گیری مفهوم ملت مورد توجه قرار گرفته است، اما وجه هستی‌شناختی این عنصر در تشکیل ملت، محلی از اعراب ندارد. در این معنا ملت یک مفهوم سیاسی است. یعنی با حاکمیت و تشکیل یک دولت واقعی پیوندی بنیادین دارد. در این روایت از مفهوم دولت نفس وجود داشتن زویی سیاسی که بر یک مردم حاکم است/یا حاکم بوده‌است، نمی‌تواند جایگزین ضرورت هستی‌شناختی تشکیل ملت در دولت مستقلی که به نام آن عمل می‌کند، باشد. یعنی اینکه مردمی که به‌لحاظ تاریخی در سرزمینی خاص زندگی کرده‌و پیوندهای فرهنگی مشخصی به هم پیوسته‌اند، صرفاً به خاطر اینکه روزی کسی بر آنها حاکم بوده است رانمی‌توان به‌عنوان ملت در نظر گرفت. برای اینکه بتوانیم مردم به لحاظ فرهنگی به یکدیگر پیوسته را به‌عنوان ملت در نظر بگیریم باید حکومتی به نام آنها، از طرف ایشان در کار باشد که هستی واحد، و اگرچه متکثرشان را نمایندگی کند. از این جهت می‌توانیم این‌طور ادعا کنیم که رابطه مستقیمی میان این فهم از حکومت (ملی) و ملت وجود دارد که در غیابش ملت به‌عنوان یک هستی سیاسی قابل تصور نیست.

اگر این روایت دوم از ملت را در نظر بگیریم، آنگاه می‌توانیم این‌طور بگوییم که دانشگاه ملی نامی است که برای اشاره کردن به نهادی تخصصی که به تولید دانش علمی و تربیت دانشمندان آینده اشتغال دارد، به کار می‌رود؛ هر بار این نهاد تخصصی موضوع مطالعه، روش‌های مطالعه علمی و معیارهای ارزیابی خود برای رویی و ناووبی دانش را با عنایت به الزامات زندگی ملتی متشکل ذیل یک حکومت متمرکز انتخاب کند. در این تعریف جدید از دانشگاه ملی، دانشگاه یکی از کارگزاران ملت است. در ادامه و با عنایت به همین تعریف اجمالی از مفهوم دانشگاه ملی، تلاش می‌کنم به شکل جزئی‌تری به مفهوم ملت بپردازم. در این تلاش جدید آنچه بیش از هر چیز دیگری برای من اهمیت دارد رابطه‌ای است که در بالا میان ملت و حکومت برقرار کرده بودیم.

پیش‌تر به این نکته اشاره کرده بودم که ملت، به‌عنوان یک هستی سیاسی به مردمی متشکل ذیل نام حکومتی دلالت می‌کند که به نام ایشان و در پیوندی وجودشناختی با آنها تشکیل شده باشد. به یک معنای فنی‌تر، ملت عبارت است از مردمی که اصل حاکمیتش در یک نظام حکومتی بیرونیّت پیدا کرده باشد. نظامی حکومتی که به نام مردم و شاید بتوانیم بگوییم به نمایندگی از آنها، اداره امور ملت را برعهده گرفته است. بنیان نظام‌های حکومتی بر تربیت -چه در قالب قانونی مکتوب آورده شده باشد و چه به صورت نهاد‌های تربیتی غیرمکتوبی عمل کند- استوار شده است. تربیت عبارت است از سازوکار‌های سخت یا نرم برای شکل بخشیدن به انسان. از این جهت، ملت چیزی نیست به جز مردمی که ذیل یک نظام خاص از تربیت/قانون به این یا آن شکل خاص ساخته شده باشند. دوباره به این مساله برمی‌گردیم که ملت، نسبت به دولت امری پسینی است. در واقع ملت چیزی است که تحت تأثیر یک نظام تربیتی مشخص ساخته می‌شود. اگر این مساله را نیز از من بپرسید آنگاه می‌توانید تأیید کنید که دانشگاه ملی چیزی نیست جز یک نهاد تخصصی که به تولید دانش علمی و دانشمندان آینده دست می‌زند. نهادی که فرآیندهای تولید دانش و دانشمندی را که برعهده گرفته است براساس یک الگوی تربیتی خاص و معلوم و با هدف تربیت انسانی که کمال مطلوب آن نظام تربیتی است، به انجام می‌رساند. این معنایی ندارد جز اینکه بگوییم دانشگاه یکی از اجزای کنترل سیستماتیک حیات مردم برای تولید ابزارهای فنی لازم در جهت کارآمد کردن آنها برای زندگی ذیل یک نظام حکومتی خاص است. دانشی که در چنین نهادی تولید می‌شود چیزی نیست جز تکنولوژی‌های دقیق و آرموده شده برای شکل بخشیدن به مردم، متناسب با الگوها، ایده‌ها و آرمان‌های حکومتی که بر آنها حاکم است. این همان چیزی است که وسوسه علمی شدن یا تخصصی شدن هر چیز و همه چیز در انگاره‌های پوزیتیویستی درباره دانش به آن منتهی می‌شود. در این تصویر از دانشگاه ملی، دانشگاه به نهادی بسیار خشن‌تر و سرکوبگرتر از پلیس، ارتش و نظام قضایی حاکم بر زندگی یک مردم تبدیل خواهد شد. درحالی‌که روح علم و کار علمی اصولاً علیه این فهم از علم و کارکرد‌های آن عمل می‌کند. با این وجود هر بار که مساله دانشگاه ملی به پهنای مختلف و تحت عناوین گوناگونی مطرح می‌شود، تنها نتیجه‌ای که می‌توانیم از آن انتظار داشته باشیم همین تصویر خشن، سخت و بی‌رحمی است که در بالا به آن اشاره کردیم.

دانشگاه، علم و نظام‌های سیاسی

برای من کاملاً قابل تصور است که یک خواننده عجول، فهمی که من از دانشگاه ملی ارائه کردم را به یک جور انتزاعی‌گری بی‌معنا در حوزه دانش تقلیل داده و این سوال را مطرح کند که: اگر دانشگاه و دانشی که در آن تولید می‌شود به کار ملت و حکومتی که امر آن را اداره می‌کند نیاید، پس اصلاً چه اهمیتی دارد که نهادی

به نام دانشگاه وجود داشته باشد. من دغدغه شرفی را که در پس این سوال قرار دارد کاملاً می‌فهمم و به آن احترام می‌گذارم. به همین خاطر است که در بخش

بعدی به مسائلی که به آن مربوط می‌شود خواهم پرداخت.

این یک واقعیت انکارناپذیر است که اداره امور یک ملت به دانشی علمی نیاز دارد. مخصوصاً در جهانی که واحد‌های سیاسی بزرگ مقیاس در قالب دولت -ملت‌های جدید، صورت‌های جدیدی از روابط اجتماعی میان افراد را ایجاد کرده‌اند که گاه زمینه‌ساز بروز تعارضات بنیادین فردی، گروهی و اجتماعی می‌شوند. تلاش برای فهمیدن امور اجتماعی جاری در یک دولت، به نحوی که زمینه‌های لازم برای آسیب‌شناسی مناسبات جاری، پیش‌بینی‌پذیر کردن مشکلات آتی و ارائه کردن راهکار‌های قابل اعتماد و سنجش‌پذیر را فراهم آورد، کار دانشگاه را به شکل اجتناب‌ناپذیری با کارکرد‌های حکومت پیوند می‌زند. اینها همه مسائلی هستند که بیشتر به علوم انسانی مربوط می‌شوند. با این حال همین مساله در مورد علوم ریاضی و طبیعی نیز صادق است. ضرورت افزایش بهره‌وری در استفاده از منابع طبیعی، اهمیت سرمایه‌گذاری در صنایع بزرگ برای بهبود زیست مردم، کنترل منابع طبیعی و کارآمدتر کردن تولیدات غذایی در کنار اهمیت سرمایه‌گذاری در صنایع دفاعی پیوند میان دانشگاه، صنعت و حکومت را به ضرورتی برای اداره بهینه کشور و امور ملت تبدیل کرده است. من کاملاً به همه اینها آگاهم و به ضرورت برقراری چنین پیوندهایی میان دانشگاه و الزامات امر عمومی که در نهاد‌های حکومتی یا نهاد‌های عمومی غیردولتی متمرکز شده‌اند اذعان می‌کنم. با این وجود من فکر می‌کنم که این ضروریات و الزامات اداره نباید در میان حکومت و دانشگاه را به رابطه‌ای بنیادین تبدیل کند. یعنی معتقد هستم که نباید معیارهای لازم برای بهبود و افزایش بهره‌وری در امر اداره امور ملت بر مسائل بنیادین دانشگاه -از جمله در تعیین موضوع پژوهش، تحدید روش‌های پژوهش مناسب و ارزشیابی نهایی دستاورد‌های علمی و معیارهای بنیادین دیگری که به دانشگاه مربوط می‌شوند، دخالت داشته باشند.

اینکه سیاستمداران از طریق تأسیس اندیشکده‌هایی باشع وظایف حکومتی، برای مطالعه درباره موضوعات ملی دستاورد‌های علمی دانشمندان در حوزه‌های مختلف را مورد استفاده قرار داده و رابطه معناداری میان دستاورد‌های علمی در دانشگاه و الزامات اداره امور ملت برقرار کنند، امری میمون و مبارک است. با این وجود این مساله‌ای است که باید از طریق اندیشکده‌ها، با پژوهشگاه‌های علمی وابسته به نهاد‌های سیاسی یا احزاب و در قالب فعالیت‌های کاربردی صورت پذیرد. اندیشکده‌ها و نهاد‌های علمی و تکنیکی خاصی که به‌عنوان واسطه‌ای میان دانشگاه و حکومت، از طریق تخصیص حمایت‌های مالی برای پژوهش‌های موضوع محور، یا همکاری‌های فنی و تکنیکی مردم نیاز حکومت یا نهاد‌های عمومی غیردولتی، صورت می‌پذیرد. این مساله‌ای است که در جهان غرب بسیار مرسوم است و آن‌طور که می‌توانیم مشاهده کنیم نتایج مثبتی را هم برای پیشبرد امور مربوط به ملت/حکومت در این جوامع به بار آورده است. این مساله از این جهت اهمیت دارد که به دانشگاه اجازه می‌دهد تا در جایی بیرون از مناسبات قدرت، نقش بنیادین خود به‌عنوان ناظر رشد و توسعه فرهنگی، فنی و اجتماعی یک مردم را بازی کرده و در جایی بیرون از الزامات اداره و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی ضروری در کار حکومت و حکومتداری درباره چیزی که از جریان حیات ملت می‌فهمد، بیندیشد. یکی دیگر از مسائلی که این تفکیک میان دانش فنی مردم نیاز برای اداره ملت و دانش علمی دانشگاهی را ایجاب می‌کند، به کثرت ذاتی دانش علمی در دانشگاه بازمی‌گردد. دانشمندان، مخصوصاً در علوم انسانی، به اعتبار وفاداری‌های مفهومی و روش شناختی ویژه‌ای که دارد، با دیگر دانشمندان فعال در رشته دانش‌های مختلف تمیز داده می‌شود. این وفاداری‌های روشی و میانجئات ناشی از کثرتی که از آنها حاصل می‌شود، کلید اصلی پویایی دانشگاه هستند. تا جایی که به روح آکادمی بازمی‌گردد، در فقدان این کثرت و پویایی دانشگاه حیثیت خود را از دست داده و به محلی برای تجمع کارمندان ضعیف، خموده و ناتوان و کند حکومت تبدیل می‌شود. البته و در طرف مقابل، همین‌طور دانشگاه را به محلی برای تولید سربازانی که علیه حکومت می‌جنگند، تبدیل خواهد کرد. از آنجایی که هر تلاشی علیه کثرت ذاتی در محیط‌های انسانی به تولید نیروهای مقاومتی سرسختی منتهی می‌شود، تلاش برای ایجاد یک‌جور وحدت رویه در کار دانشگاهی، دانشگاه را از معنا تهی کرده و آن را به پایگاه تولید چریک‌های مخالف حکومت تبدیل می‌کند. مورداتی که با اتکا به دانشی ضعیف، فهم‌نشده و افراطی، به جای اینکه اعتبار فعالیت‌های خود را از ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر دانش و دانشگاه کسب کنند، تلاش می‌کنند تا از طریق مخالفت با جریان حاکم بر نظام‌های سیاسی، به موقعیتی که در دانشگاه نتوانسته‌اند، دست پیدا کنند. این هر دو، دانشگاه را از ویژگی‌های ذاتی خود تهی کرده و آن را به نهادی سردرگم در مناسبات جاری در یک جامعه تبدیل خواهد کرد. در این دو حالت دوباره با کارکرد‌های منفی ایده دانشگاه ملی سرو کار داریم. در یک طرف دانشگاه به‌عنوان ابزار حکومت به یکی از هزاران اداره خمود و راکد در بوروکراسی دولتی تبدیل می‌شود، و در دومی دانشگاه به نام ملت، مردمی که رابطه خود با حکومت گسسته و به موجودی انتزاعی تبدیل شده‌اند را به آسیب‌ی سیاسی، اجتماعی و امنیتی تبدیل می‌کند.

